

# کارل مارکس

## استاد گریز از چنگ

### سانسورچی های دوران

ناصر وثوقی  
(۱)

کارل هینریش مارکس، سوسیالیست و فیلسوف ماتریالیسم آلمانی موسس اولین بین الملل کارگران جهان و نخستین کسی است که به سوسیالیزم و بوسیله سوسیالیزم به نهضت کارگری امروزی یک اساس عملی بخشید. او در پنجم مه ۱۸۱۸ در شهر «تروز» Treues پروس بدنیا آمد. پدرش یک حقوقدان بود.

مارکس وارد مدرسه عالی تروز بنام «مدرسه عالی گرامری» گردید و سپس در دانشکده های بن Bonn و برلین در رشته حقوق تحصیل نمود. ولی کارل جوان بزودی خود را غرق مطالعه تاریخ فلسفه دید و در ۱۸۴۱ برای اخذ درجه دکترای فلسفه پایان نامه خود را در خصوص فلسفه اپیکور نوشت. یکسال بعد، نزدیک بود کارل مارکس استاد فلسفه گردد. اما نهضت سیاسی آلمان، او را در جریان دیگری قرار داد. مارکس در برلین با محفل هگلی های دست چپ «برادران برونو Bruno و ارگابوئر Edgar Bauer» ارتباط نزدیک پیدا کرده بود، اینها کوشش می کردند از فلسفه هگل نتایج انقلابی بدست آورند.

به سال ۱۸۴۲ با همکاری و کمک مارکس رهبران لیبرال بورژوازی راین «Rhein» روزنامه ای بنام راینیش تسایتونگ Rheinische Zeitung تاسیس نمودند و کارل مارکس در راس این روزنامه قرار گرفت. این روزنامه که ناشر افکار انقلابی مارکس بود طبعاً با سانسور روبرو بود، ولی مارکس تقریباً در تمام اوقات مقالات مهم و لازم را به چاپ می رساند. به این ترتیب که در ابتدا مقداری مطالب بی معنی و یا به قول انگلس مقداری علیق جلوی سانسورچی می ریخت. تا اینکه سانسورچی یا خودش از سانسورکردن دست بکشد و یا تهدید در نیامدن روزنامه در روز بعد او را مجبور به رها کردن سانسور نماید. روزنامه مارکس به تنهایی مبارزه را ادامه می داد و یک **سانسورچی** را پس از دیگری از پای در می آورد تا بالاخره روزنامه را تحت دو سانسور قرار دادند و اینهم فایده ای نکرد. در سال ۱۸۴۳ دولت اعلام نمود: «سانسور راینیش تسایتونگ غیرممکن است.» و بدون تامل آن را توقیف نمود.

مارکس در سال ۱۸۴۳ با «ینی فن وستفالن Jenny von Westphalen» ازدواج کرد. ینی از یک خانواده اشرافی بود. برادر بزرگ او هشت سال تمام وزیر داخله پروس بود. و از طرف مادر به «کنت آرجایل» که جیمز دوم پادشاه انگلیس حکم قتلش را صادر نمود می رسید. در تمام زندگی طوفانی و پرحادثه مارکس این زن یک همسر صمیمی و شریک زندگی او و فداکار به معنی کامل و حقیقی بشمار می رفت. آنها از کودکی همدیگر را می شناختند و هنگامی که مارکس تازه هجده سال داشت نامزد شدند. هیچ کس زیادتراً از ینی طرفدار تساوی افراد و مخالف امتیازات و اختلافات طبقاتی پیدا نمی شد. او خانواده اشرافی پروس و برادر وزیر خود را ترک کرد تا بتواند همراه کارل عزیزش همه جا برود.

مارکس پس از ازدواج خود به پاریس مهاجرت نمود و در آنجا به کمک «روژ» A. Ruge رهبر ادیب رادیکال هگلیانیسم مجله Deutsche Französische Jahrbücher را تاسیس کرد. در این مجله مارکس انتقاد سوسیالیستی خود را از فلسفه حقوقی هگل آغاز نمود: «هیچگونه رهائی سیاسی در آلمان ممکن نیست مگر از راه مبارزه. تنها یک طبقه است که می تواند به یک مبارزه شدید و حقیقی دست بزند: پرولتاریا... پرولتاریا نمی تواند

خود را خلاص نماید مگر آنکه افراد بشر را از نو، بعنوان اعضاء یک جامعه انسانی تربیت نماید. در آن هنگام روز رستاخیز آلمان فرا خواهد رسید. روزی که رسیدن آن را خروس گالیسی اعلام می کند.» این مقاله یک انقلاب سیاسی را در فرانسه پیش بینی می کرد و اختلاف آشکار آن با مطبوعات و افکار سوسیالیستی دیگر در اصرار و تأکیدی بود که مارکس، بر روی مبارزه طبقاتی بعنوان محور رهائی سوسیالیستی داشت.

در سپتامبر ۱۸۴۴ مارکس با فریدریک انگلس در پاریس ملاقات نمود و اولین نتیجه همکاری آن ها کتابی بود در انتقاد از رادیکالیزم بوئر و دیگران.

مطالعه اقتصادی و تاریخ انقلاب اکتبر فرانسه به مارکس فرصت داد که گاهی به مقتضای زمان به دولت پروس حمله کند. دولت پروس انتقام خود را در سال ۱۸۴۵ گرفت و به اصرار این دولت، مارکس را از پاریس بعنوان یک انقلابی خطرناک اخراج نمودند. مارکس به بروکسل رفت و در آنجا دومین کتاب بزرگ خود را بنام «فقر فلسفه» منتشر ساخت. این کتاب در جواب «فلسفه فقر» است که پرودن سوسیالیسم اوتوبیست فرانسوی نوشته بود. مارکس در این کتاب عقاید پرودن را رد می کند.

مارکس و انگلس در بروکسل ارتباط و تماس بیشتری با نهضت سوسیالیستی طبقه کارگر پیدا کردند. آن ها یک انجمن سوسیالیستی برای کارگران آلمان ایجاد نمودند و روزنامه هفتگی دیگری به زبان آلمانی انتشار دادند:

**Brüsseler Deutsche Zeitung** این جمعیت بین المللی کارگران و یا انجمن سوسیالیستی، تشکیلات مخفی خود را در لندن، پاریس، بروکسل و شهرهای سوئیس بوجود آورد و کم کم به یک موسسه تربیتی و تبلیغاتی کمونیستی بدل گردید. کنگره اتحادیه کمونیستی که در ماه نوامبر ۱۸۴۷ در لندن تشکیل شد و به مارکس و انگلس ماموریت داد تا یک برنامه حزبی حاوی تئوری و تاکتیک، برای انتشار تنظیم نمایند. و به این ترتیب بیانیه (مانیفست) حزب کمونیست در ۱۸۴۸ بوجود آمد. هنوز بیانیه حزب کمونیست به چاپ نرسیده بود که در فوریه ۱۸۴۸ انقلاب فرانسه آغاز گردید و «خروس گالیسی» فرا رسیدن یک تحول بزرگ را خبر داد. دولت بلژیک پس از آغاز انقلاب مارکس را دستگیر کرد و بدون تشریفات او را تبعید نمود. مارکس به فرانسه و از آنجا به «کلنی» (در آلمان) رفت. در کلنی دوره جدید روزنامه «راینیشه تسایتونگ» او اول ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ مه ۱۸۴۹ به سردبیری مارکس انتشار یافت. در این روزنامه مارکس به کلیه افراد «مقدس» از شاه و نایب السلطنه گرفته تا فرد ژاندارم حمله می کرد و از احزاب دموکراتیک طبقات متوسط که با اجتناب خود از هر نوع عمل و اقدام قطعی، تاریخ تحول قطعی و نهائی را به تعویق می انداختند انتقاد می نمود.

بیهوده بود اگر خشم و غضب لیبرال های عامی «راین» که یک مرتبه تمایلات ارتجاعی یافته بودند متوجه مارکس می گردید. بیهوده بود اگر در پائیز ۱۸۴۸ روزنامه مارکس را مدتی توقیف نمودند و بیهوده بود اگر وزارت دادگستری امپراطوری مقاله پشت مقاله او را مورد ایراد قرار می داد و دادستان کلنی را مامور تعقیب قانونی مارکس می نمود. جلوی چشم گارد نظامی «کلنی» روزنامه مارکس چاپ می شد و دائماً بر حملات خود می افزود. هنگامی که پادشاه پروس در سال ۱۸۴۸ مجمع ملی را منحل نمود و کودتای پروس صورت گرفت روزنامه مارکس مردم را دعوت می کرد که از دادن مالیات خودداری نمایند و زور را با زور جواب بگویند... تا بالاخره در ۱۸۴۹ دولت پروس خود را آنقدر قوی احساس نمود که روزنامه را توقیف نماید. آخرین شماره روزنامه با مرکب قرمز به چاپ رسید. مارکس به پاریس برگشت ولی پس از تظاهرات ۳ ژوئیه ۱۸۴۹ مجبور شد فرانسه را نیز ترک کند.

مارکس این مرتبه به لندن عزیمت نمود و تا آخر عمر در این شهر اقامت گزید. سخت ترین روزهای زندگی مارکس در لندن گذشت. تنگدستی و فقر بر او و خانواده اش فشار می آورد. در اثر تنگی معیشت و گرانی که در پی انقلاب ۱۸۴۸ پیش آمد، مارکس دو

**پسر و یک دختر** کوچک خود را از دست داد. قرض های تازه، بر بدهی های مارکس اضافه می شد.

دوستان او هر ماه پاکتی محتوی پول روی میز کارش قرار می دادند و شاید اگر کمک های انگلس نبود خانواده مارکس بکلی از پا درمی آمد و کتاب کاپیتال هرگز نوشته نمی شد. در تمام این روزهای سخت، زن او شریک رنج و بدبختی کارل بود و تنها مایه تسلی و مشوق مارکس به کار و ادامه مطالعات و تحقیق اقتصادی و اجتماعی بشمار می رفت. آنها در دو اطاق کوچک زندگی می کردند و در یکی از این دو اطاق بود که کارل مارکس کتاب کاپیتال را نوشت.

پس از محکومیت اعضاء انجمن کمونیستی در کلنی، مارکس برای مدتی از فعالیت سیاسی کناره گرفت و ده سال وقت خود را از یک طرف صرف مطالعه کتاب های «بریتیش موزیوم» نمود و از طرف دیگر با روزنامه « نیویورک تریبون » همکاری کرد. مطالعات مارکس در این دوره در زمینه اقتصاد و اساس کتاب کاپیتال است.

در ۱۸۵۹ که جنگ فرانسه و اطریش شروع شد، مارکس در روزنامه آلمانی داس فولک **Das Volk** به بنایپارتیسم متظاهر به لیبرالیزم و سیاست دولت پروس حمله کرد. سیاستی که زیر ماسک بی طرفی می خواست از آب های گل آلود ماهی بگیرد. مارکس در این مورد مجبور بود به کارل فگت **Karl Vogt** حمله کند. فگت از طرف شاهزاده ناپلئون (Plon - plon) ماموریت داشت برای بیطرفی پرورس تبلیغات نماید و در مقابل ماموریت مزد خود را از لوئی ناپلئون دریافت می داشت. «فگت» با بهتان و دروغ به مارکس پاسخ داد و مارکس کتاب «هر فگت» (لندن ۱۸۶۰) را منتشر نمود. در این کتاب فگت با دلائل و قرائن داخلی و خارجی مزدور و خریداری شده امپراطوری دسامبر معرفی گردیده بود. تائید این قضیه ده سال بعد ۱۸۷۰ با انتشار لیست مزدوران بنایپارت عملی گردید. در این لیست زیر حرف «فاو» نوشته شده: « فگت- باو در اوت ۱۸۵۹ مقدار ۴۰,۰۰۰ فرانک رد شده است.»

در ۱۸۵۹ اولین نتیجه مطالعات مفصل اقتصادی مارکس بصورت «انتقادی بر علم اقتصاد» ظاهر گردید. مارکس قصد داشت کتاب بزرگی راجع به کلیه مباحث اقتصادی تهیه نماید ولی بزودی دانست که مطالعات مفصل و طبقه بندی مواد مطالب اقتصادی و تاریخی او با این نقشه مطابقت نمی کند. از این رو در سال ۱۸۶۷ اولین جلد کتاب مشهور خود را بنام «کاپیتال» منتشر نمود.

تجدید نهضت های آزادیخواهانه اروپا، بار دیگر مارکس را به فعالیت سیاسی فرا خواند. جنبش کارگری در ممالک مختلف آنقدر قدرت و وسعت یافته بود که مارکس بتواند یکی از آرزوی دیرین خود را عملی سازد. در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ «اتحادیه بین المللی مردان کارگر» (بین الملل اول) را در لندن تاسیس کرد. مارکس می خواست که این اتحادیه خصلت بین المللی نهضت سوسیالیستی را هم در نظر کارگران و هم در نظر بورژوازی اروپا مجسم بسازد، پرولتاریا را تهییج و تقویت نماید و در دل دشمنان طبقه کارگر ترس و وحشت بوجود آورد. تشکیل یک میتینگ عمومی بزرگ کارگران بر علیه تزاریسیم که برای دومین بار لهستان را لگد کوب می کرد فرصت مناسبی محسوب می گردید. میتینگ «سن مارتینز هال» تشکیل گردید و کمیته موقتی برای تهیه اساسنامه بین الملل انتخاب شد.

مارکس روح فعال بین الملل، نویسنده اولین علامیه و تهیه کننده تصمیم نامه ها و بیانیه های آن بود. تشریح فعالیت مارکس در «انترناسیونال»، تشریح خود انترناسیونال است.

چهار کنگره اول انترناسیونال که در ژنو (۱۸۶۶) و لوزان (۱۸۶۷) و بروکسل (۱۸۶۸) و بال (۱۸۶۹) تشکیل گردید. توسعه تشکیلات انترناسیونال را نشان می دهد. مطالبی که مارکس در انترناسیونال مطرح می نمود مانند: اتحادیه های کارگری، مدت کار روزانه و هم آهنگی و تشریح مساعی کارگران، برای این طبقه تعلیم دهنده بود. انترناسیونال در اعتصاب

۱۸۶۷ به کارگران برنز سازی پاریس کمک موثر و موفقیت آمیز نمود. انترناسیونال مکرر در اعتصابات انگلیس با مخالفت شدید خود نسبت به ورود کارگران اجیر از قاره اروپا، کارگران انگلیس را تأیید و تقویت کرد. در کنگره های متوالی، تمایلات سوسیالیستی انترناسیونال فزونی می گرفت. انترناسیونال مخالفت خود را با مالکیت خصوصی راه آهن و معادن و زمین اعلام کرد. در سال ۱۸۶۹ «م.باکونین» آناشیست معروف روسی با پیروان خود به انترناسیونال پیوست. اعضای فرانسوی انترناسیونال در نهضت ۱۸۷۱ فرانسه (کمون پاریس) با شوق و علاقه وارد جنبش گردیدند. در عین حال تاریخ انحطاط انترناسیونال از سقوط کمون شروع می شود.

سقوط کمون پاریس انترناسیونال را در وضع دشوار و غیر ممکن قرارداد. تمایلات ارتجاعی بعضی اعضاء انترناسیونال و فعالیت و تبلیغات آناشیستی باکوبین، ادامه کار و امکان موفقیت را محال می نمود. سیر حوادث سیاسی اروپا، انترناسیونال را از تجهیز کردن نیروهای جنگنده و وارد ساختن آن ها در میدان عمل محروم گردانید و نهضت کارگری را برای چندین ده سال به تعویق انداخت. اعضای اتحادیه های کارگری اروپا زیادتر برای جلب منافع خصوصی وارد بین الملل می شدند تا کمک و همکاری با دیگران. «تردیونیویست ها» انگلیسی در امور مربوط به قاره اروپا ذینفع نبودند. سوسیالیست های آلمانی قانونا از همکاری با انترناسیونال ممنوع گردیدند. امریکا دور بود. و از همه گذشته یک شکاف بزرگ در داخل انترناسیونال دیده می شد. در کنگره «هاگ Hague» ۱۸۷۲ سوسیالیست ها به رهبری مارکس در یک طرف و آناشیست ها، به رهبری باکونین، در طرف مقابل، قرار گرفتند.

انترناسیونال، باکونین را اخراج نمود. و یک تصمیم قهرمانی بوسیله مارکس اتخاذ شد و در همین کنگره به تصویب رسید. انترناسیونال تمام مسئولیت های ناشی از فعالیت باکونین و دسته او را از خود بری دانست و برای حفظ قدرت کامل خود و جلوگیری از قربانی هائی که نهضت کارگری را ناتوان می ساخت با انتقال مقر شورای عمومی به امریکا خود را از صحنه کنار کشید. آخرین کنگره انترناسیونال در سال ۱۸۷۴ در فیلادلفی تشکیل گردید و پس از آن انترناسیونال به آرامی منحل شد. بین الملل اول وظایف تاریخی خود را انجام داد و راه را برای رشد و توسعه نهضت کارگری، و همکاری بین المللی کارگران جهان هموار نمود. فعالیت در انترناسیونال اول و کوششی که مارکس در مطالعه اقتصادی بکار می برد او را از سلامتی محروم ساخت. پس از کنگره «هاگ» مارکس کارهای علمی خود را دنبال نمود. در این دوره که مارکس از فعالیت سیاسی فراغت یافت با نیروی شگرف و پشت کار باور نکردنی به اتمام کاپیتال همت گماشت.